

دانته

(احوال و آثار او)

(۱۲۶۵ - ۱۳۲۱ م.)

در فاصله قرون یازده و سیزده میلادی سرزمین
وسیمی را که امروز بنام شبه جزیره ایتالیا
خوانده میشود دو فرقه سیاسی معروف و
مقتدرین خود تقسیم کرده و هر یک بر قسمتی
از آن حکمروائی داشتند .

این دو طایفه که یکی از آنها را هواخواهان پاپ اعظم و آن دیگر را
طرفداران امپراطور آلمان تشکیل میدادند بنامهای ژیبلین (Gibelin)
و گلف (Guelfe) خوانده میشدند .

در سالیهای اول قرن ۱۲ میلادی دسته طرفداران پاپ ضعیف شده و دسته
دیگر یعنی فرقه هواخواهان امپراطور مالک الرقاب سرزمین ایتالیا و بخصوص
حوزه حکومتی فاورانس گردیدند .

افراد دسته اخیر نیز بر اثر اتفاقات چندی بزودی بدو قسمت تقسیم و
زیر نامهای گلف سیاه (Guelfe noir) و گلف سفید (Guelfe blanc)
بنای منازعه بایکدیگر را گذاشتند .

این اختلاف و تفرق موجب گردید که طرفداران پاپ اعظم که چنانچه
گفتم هنگام اتحاد دو دسته مزبور از آنها شکست خورده و از میدان سیاست
و حکمرانی خارج شده بودند از این دو نیت و جدائی استفاده کرده پاپ را
یکمک یکی از آنها یعنی دسته گلف سیاه و بر علیه دسته دیگر برانگیزند .

این انگیزشها و فعالیتی که دسته گلف سیاه برای تحکیم و تسلط بر
رقبای خود می نمودند موجب گردید که طایفه گلف سفید نیز خود را برای مبارزه
و مقابله با رقیب سیاسی خویش آماده کند .

در این تاریخ دسته گلف سفید تحت نظر هیتی اداره میشد که دانته
فیلسوف و شاعر ملی و معروف ایتالیا نیز یکی از اعضاء آن هیئت بود و از همین
تاریخ است که نام دانته که یکمک دسته گلف سفید با پاپ اعظم Boniface VIII
بونیفاس هشتم آغاز مبارزه نموده بر سر زبانها افتاده است .

شاعر بزرگ ایتالیا در هشتم ماه مه سال ۱۲۶۵ در فلورانس بدنیا آمده
و چنانکه ذیلا خواهیم نگاشت پس از ۵۶ سال مبارزه دائم در سال ۱۳۲۱ در
حالی که در تبعید بسر میبرد در یکی از نواحی شمالی کشور ایتالیا بنام راون
(Ravenna) بدرود حیات گفته .

دانه که مصفر کلمه دورانت (Durante) است تخلص شاعر است:

دانه همچنانکه قبلا اشاره کردیم از فامیل اشرافی گلف بوده بطوریکه برمیآید دوران کودکی شاعر بخوشی نگذشته است زیرا در خریدی مادر خود را از دست داده و پدرش نیز که بازن دیگری ازدواج کرده بود توجه زیادی باو نداشته است.

مادر دانه در آخرین دقائق حیات طفل کوچک خود را به یکی از رجال سیاسی و دانشمند ایتالیا که قرابتی باوی داشت سپرد، این شخص که برون لاتینی (Brunetto Latini) نام داشته و علاوه بر حرفه سیاسی شاعر و فیلسوف نیز بوده در تربیت دانه کوشش بسیار کرده بهمین سبب دانه در مؤلفات خود بکرات از او بخوشی و محبت خاصی یاد کرده و او را ستوده است.

میگویند در تربیت اولیه شاعر رفیق صمیمی او گیدو (Guido) که او نیز تحت حمایت «لاتینی» ولی سالمندتر از دانه بوده است نیز مؤثر بوده و شالوده رفاقت آن دو که تا آخرین ساعات زندگی نیز دوام داشته از همان روزگار ریخته شده است.

دانه بزرگ دوران جوانی شاعر عاشق شدنش به دختریکی از اشراف ایتالیا است که باتری (Beatrix) نام داشته میگویند که دانه از نه سالگی گرفتار و مجذوب این دختر بوده ولی بسیاری رانیز عقیده براینست که عشق او باین دختر عشق افلاطونی و بلکه بیشتر برای این بوده است که در سایه دارک او بزندگانی خود سرو صورتی دهد. نظری که بحقیقت نزدیکتر است اینست که دانه در او آن دوران جوانی عاشق این دختر گردیده و تا آخرین ساعات زندگی نیز او را فراموش نکرده است و همانطور که جذب و شور عشق او بآثار بزرگ شاعر جان بخشیده شاعر عاشق نیز نام او را در تلو داستانهای خود جاویدان ساخته است.

بعید هم نیست که چنانکه بعضی عقیده دارند عشق شاعر باین دختر در دوران آخر عمر صورت آیدآلی داشته باشد ولی آنچه مسلم است در دوران اولیه جوانی عاشق بیقرار او بوده و از حرارت عشق او بهره رومی برده است. بجز این عشق و عاشقی دانه مسلماً عشقبازهای دیگری نیز داشته که حرارت کمتری داشته اند و گاهگاه در تلو اشعار خود بدانها اشاره کرده است.

میخوان تصور کرد که دانه تاهنگامی که از مسقط الراس خود تبعید نشده بود یک زندگانی تشریفاتی داشته و در جشنهای زیادی که با وجود اختلافات سیاسی در فلورانس بر پا میشده شرکت میکرد و نیز با اغلب فضلا و شعرای معروف معاصر خود و بخصوص بلاگیدو دوستی و حشردائم داشته است.

هنگامی که دانته برای اولین بار بفعالیت سیاسی پرداخته بر اثر نفوذ و اشتهاری که بدست آورده بود بریاست يك مکتب یا حزب سیاسی بنام (صاحبان روش جدید) برگزیده شد و گویا قطعه شعری که زیر عنوان «گل» (fleur) و در مدح سر دورانت (Ser Durante) ساخته در همین زمان بوده و مدوح مستعار نیز شخص خودش باشد.

دانته برای آن دوره از زندگانی خود که در رأس مکاتب سیاسی گذرانده تأسف خورده و گویا آنجا که در کمندی الهی گفته است در اواسط زندگی در جنگلی تاریک سرگردان شده اشاره تلویحی بدین دوره از زندگانش باشد. چنانکه گفتیم دانته در سال ۱۳۰۰ بکمک دسته گلف سفید مبارزه با پاپ بونیفاس پرداخت و از ۱۵ ژوئیه تا ۱۵ اوت همان سال او نیز یکی از شش نفر منتخبین دسته گلف سفید بوده است که حکومت فلورانس را در دست داشته اند.

شاید همو باشد که در این تاریخ مبدع قانونی شد که صاحب نظریش را در امور قضایی میرساند و آن قانون این بود که برای خاتمه دادن بچنگ‌های داخلی قضات فلورانس به پیشنهاد او قانونی تصویب نمودند که بموجب آن کلیه سران احزاب و دستجات مخالف تبعید شدند:

متأسفانه این قانون از نظر سیاسی و روحی بفتح دانته تمام نشد زیرا بموجب این قانون دوست صمیمی و باوفای او (گیدو) نیز اخراج بلد گردید و دوری او موجبات شکست روحی و سیاسی را برای دانته فراهم ساخت:

قانون تبعید سران احزاب نیز باختلافات سیاسی خاتمه نبخشیده یکسال بعد از تصویب این قانون مجدداً پاپ اعظم بیبانه توسعه امنیت شارل دووالوا شاهزاده فرانسوی را بحکومت فلورانس فرستاد و همین انتصاب موجبات فتح دسته طرفداران پاپ را فراهم ساخته کلیه رؤسای دسته مخالف تبعید بامحکوم برگ گردیدند. دانته خود نیز که متهم باحتکار ارزاق عمومی شده بود در ۲۷ ژانویه ۱۳۰۲ محکوم به تبعید و پرداخت غرامت زیادی گردید و حتی مخالفینش بهمین قدر محکومیت اکتفا نکرده در دهم مارس همان سال او را باعمال شاقه محکوم نمودند. اما خوشبختانه او در این تاریخ در فلورانس نبود زیرا از ۱۳۰۱ برای انجام يك ماموریت سیاسی از این شهر خارج شده بود.

دانته از این تاریخ تا پایان عمر خود همواره در تبعید بسر برده و با آنکه در فاصله سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۱۳ توجه هانری هفتم امپراطور جدید آلمان به ایتالیا که آنرا (باغ امپراطوری مینامید) تبعیدشدگان را امیدوار به بازگشت بهمین خود نمود باز هم مرگ امپراطور موجب گردید که نقشه‌های او انجام

نشده و موجبات یا حس تبعیدشدگان را فراهم نماید .

داتۀ از مژده آزادی و بازگشت بیمن بی اندازه مسرور گشته و این وجد و سرور خود را در نامه که به سنیور ایتالیا نوشته ظاهر نموده است و بدون شك رسالۀ منارشیاء (monarchia) را نیز بهمین مناسبت و در همین اوقات نگاشته . میگویند داتۀ قسمت اول داستان کمندی الهی یعنی (جهنم) را در دوران اولیۀ تبعید و قسمت دوم و سوم (برزخ و بهشت) را هنگام تفوق هانری بر دستۀ سیاهان و تسلط او بر فلورانس نگاشته .

مناسفانه چنانکه گفتیم امید تبعیدشدگان بیازگشت بیمن با مرگ امپراطور هانری مبدل بیاس گردید داتۀ را بیش از همه آزرده خاطر ساخت اما باید دانست که اگر شاعر ایتالیائی مدت درازی را از زادگاه خود دور بوده و بسختی روزگار میگذرانسته در عوض سوز و گذار همین غربت و تبعید است که قریبۀ سرشار او را بر انگیزخته و داستان جذاب و دنیاگیر کمندی الهی را بوجود آورده است .

داتۀ تمام دوران تبعید خود را در یکجا نگذرانده بلکه هر چند ماه یا چند سال را در ناحیۀ از نواحی شمالی ایتالیا بسر برده و کلیه رسالات و تألیفات خود را نیز در دوران تبعید برشته تحریر در آورده .

بعضی معتقدند که او پیاریس و حتی بانکلستان هم سفر کرده ولی این عقیده از طرف بسیاری رد شده است داتۀ پس از آنکه در نتیجۀ انتشار مؤلفات خود و مخصوصاً داستان کمندی الهی باوج شهرت و عظمت رسیده بود آرزو داشت که هموطنانش بیاس دانش و با بیاس خدماتی که در راه فرهنگ کشور نموده بود راه بازگشت بر او بکشایند و حتی این خیال در او چنان قوت گرفته بود که برای بازگشت بیمن مانعی نمی دید اما درست برخلاف آنچه او پنداشته بود نه شهرت و نه زحمات علمی هیچیک وسیلۀ بازگشت او را فراهم نساخت و حتی هنگامیکه در سال ۱۸۱۵ برای بازگشت تبعیدیها تصمیماتی گرفته شد همشهریهای داتۀ بدون آنکه مقامات علمی و زحمات او را در نظر گیرند برای بازگشت او و سایر تبعید شدگان شرایطی تحقیر آمیز مقرر داشتند بطوریکه روح مغرور او بیپوچہ به تحمل آن شرائط تن در نداده همچنان کربت غربت را بردیدار وطن ترجیح داد و بطوریکه می نویسد مخالفینش همین استنکاف از تبعیت قانون را دستاویز قرار داده باردیگر با تهاجم عصیان و طغیان محکومش کردند !

داتۀ پس از آنکه از بازگشت بوطن مأیوس گردید سالهای آخر زندگی خود را همچنان در شمال ایتالیا گذرانید و هر چند ماه از نقطه بنقطه مهاجرت نمود تا آنکه سالهای آخر عمر را در راون (Ravenna) زیر حمایت شاهزادۀ

بنام گیدو نوولو (Guido nouello) گذرانید. و در همین شهر است که در ۲۴ سپتامبر سال ۱۳۲۷ پس از آنکه با برجا گذاشتن آثاری چند نام خود را جاویدان ساخته بود بدرود حیات گفت . و آرامگاه او در این شهر تا قبل از جنگ عالسوز کنونی که نزدیک شش قرن از تاریخ وفاتش میگذشته باقی و زیارتگاه دوستداران ادب و فرهنگ جهان بود و چنانچه احاج بیمهای مخرب نگردیده باشد قطعاً از این پس نیز معبر و مزار عشاق دانش خواهد بود .

با آنکه تصویر صحیحی از دانته بر جا نمانده بطوریکه معاصرینش نوشته اند شاعر بزرگ ایتالیای قیافه جذاب ، صورتی زیبا و صدائی در نهایت دلکشی داشته و چند آلت موسیقی را نیز با مهارت تمام مینواخته و همین علاقه او بموسیقی موجب ملایمت طبع و خوشروئی او بوده دوستان و هواخواهان از دیدارش لذت می برده اند .

دانته علاوه بر آنکه پدر زبان و فرهنگ ایتالیای شمرده میشود بزبانهای یونانی ، عبری و عربی نیز آشنائی کامل داشته و در عصر خود در علوم تاریخ و افسانه و فلسفه و علم ادیان و قوانین و آداب کلیسا سرآمد بوده است همچنانکه داستان کمدی الهی و سایر رسالات و تألیفاتش بر این مدعا شهادتی صادق اند .

کمدی الهی و سایر آثار دانته :

ایجاد آثار وپی ریزی داستانهای که دل هرجائی ابناء آدمی را مهار محبت برگردن نهد و دماغهای فرسوده را لحظه چند راحتی بخش باشد کار آسانی نیست . قریحه سرشار و طبعی آتشین باید تا هنگام فراق و وصال یا مصیبتها و محرومیتها از بارقه الهامات غیبی متأثر شده اثری جاویدان از خود بر صفحه روزگار باقی گذارد تنها اثر همین بارقه غیبی است که شاعر بزرگ ایتالیای را که قریحه سرشار و طبع آتشین داشت هنگامی که از جور اعدای و اعمال ستم هر روز با سوز و گدازی دمساز بود برانگیخت تا اثر جاویدان خود یعنی داستان کمدی الهی را بوجود آورد .

دانته که چنانکه گفتیم در عصر خود در فنون علم و ادب سرآمد بوده و با آشنائی بزبانهای لاتین و عبری و عربی از تواریخ و سنن و علوم و ادبیات اقوام متدن و غیر متدن دنیای آنروز اطلاع کامل داشته نتیجه یک عمر غور و بررسی خود را در زندن و آثار قرون وسطی در لفافه این داستان بدست داده .

نگانده این سطور خود بزبان ایتالیایی آشنایست اما آنچنان که جمهور متعین و بیوگرافها نوشته اند داستان کمدی الهی از حیث عبارت سهل متنع و از جهت معنی بی نظیر و متمتع است بطوریکه دانته را در ساده نویسی و هجاء مثال و مستنکته هم (Homere) و هوراس (Horace) قرار میدهند .

این داستان که از قرون سیزده میلادی تا کنون بزرگترین حماسه ملی ایتالیا بشماراست از سه قسمت زیر عنوانین جهنم (Enfer)؛ برزخ (Purgatoir) و بهشت (Paradis) تشکیل یافته و موضوع آن بطور اختصار چنین است .
دانه میگوید که در اواسط دوران زندگی ناگهان خود را در جنگلی مخوف و تاریک دیده اضطراب و پریشانی زایدالموصفی بدو مستولی میگردد بطوریکه از شدت بیم و هراس بر خود می‌ریزد و از هرسو دو جستجوی راه فرار بوده ..

بالاخره شتابان بجانب کوهی نورانی که در آن حوالی می‌بیند میرود اما هر بار که برای صعود بقله کوه قدمی چند فرا پیش می‌نهد سه جانور درنده پیدا شده دوباره او را بدرون جنگل لعنتی برتاب میکنند . در این حالت اضطراب و قلق روح بآتری (Beatrix) که در آسمان شاهد گرفتاری او بوده و بر ژیل را برای نجات و راهنمایی او میفرستد .

و بر ژیل در زمان خود را برای راهنمایی باو معرفی میکند اما دانه برای رهائی از این جنگل مخوف بر راهنمایی و بر ژیل راه پر پیچ و خمی را طی میکند بدین معنی که از قلمرو جهنم و برزخ و بهشت گذشته در کات دو رخ و کوههای صعب‌العبور برزخ را مشاهده و از ارواح خبیث و مقدس دیدار میکند ، عذاب طاقیان و شادی مقربان را می‌بیند و هر لحظه بیم و امید سراسر وجودش را بارتعاش در میآورد

دانه در نمایش صحنه‌ها و انتضاب پهلوانان این داستان نهایت استادی را بخروج دانه و الحق خواننده را مجذوب و بلکه مسحور میکند :
جهنم که شاعر او را بشکل يك قیف عظیم نمایش داده مرکب از نه دایره یعنی نه قسمت برای عذاب گناهکاران است که در هر طرف آن جمعیت‌های انبوهی درهم لولیده دیوها ، شیاطین و ملکه‌های عذاب با صورت‌های وحشت‌انگیز نظام می‌کنند .

شاعر گاهی گناهکاران را بیای میز معا که کشانیده ارواح آنها را بدر کات جمع میفرستد و زمانی علل و موجبات طغیان و عصیان جمعی را بنوعی موثر توضیح داده آنها را بی‌تقصیر قلمداد میکند و بالاخره در میان این افکار تازه و بدیع که در دو قسمت دیگر داستان یعنی برزخ و بهشت نیز بنوعی مجزّه آسا تعقیب شده صحنه سیاست و ادب قرون وسطی را بنوعی بارز نمایش میدهد .

بطور خلاصه دانه با بودن در میان جنگل روحی را نمایش میدهد که غرقه در گناهان بشمار است . کوه نورانی که این روح بطرف آن میرود جایگاه سلامت و جانوران درنده شیاطین یعنی (خسف و شرارت و شهوت) است و بر ژیل

عقل و بآتری ایمان است که بعقیده داته تنها اوست که میتواند مارا از تنگنای این عالم خاکی رهایی بخشیده به بهشت عنبر سرشت هدایت کند .

بعضی از مستشرقین و متبعین اخیر من جمله (نیکلسن) مستشرق معروف معاصر را عقیده بر اینست که داته موضوع داستان کمدی الهی خود را از رساله الغفران ابوالعلاء معری شاعر و فیلسوف معروف عرب اقتباس کرده و خود بنفسه مبتکر موضوع نیست .

خوشبختانه رساله غفران معری چندی پیش بمناسبت هزارمین سال ولادت او ترجمه دانشمند محترم آقای اکبر داناسرشت صیرفی در تهران بطبع رسیده و انتشار یافته است و مترجم فاضل درخامنه کتاب ضمن مقاله موجز و پر مغزی که زیر عنوان (مقایسه معری و داته شاعر ایتالیائی) نگاشته اند عقیده خود را در این باره بنحوی دلچسب و مؤثر (که عقیده نگارنده نیز همانست) ابراز داشته اند بدینجهت نگارنده نیز بنقل آن قسمت از مقاله مزبور که در این باره نوشته شده اکتفا کرده و از توضیح بیشتری که قطعاً اطناب محل خواهد بود صرفنظر میکند .

آقای داناسرشت در مقاله خود زیر عنوان مذکور در فوق چنین مینویسند :
 « جمعی از خاورشناسان که (نیکلس) نیز از آن بشمار است بر این عقیده اند که داته شاعر و نویسنده ایتالیائی کتاب جاویدان خود را که بنام کمدی خدائی است از فکر ابوالعلاء اقتباس کرده و چون معری از شخصتهای بارز ادبیات عرب است و بطوریکه میدانم اروپا در قرون وسطی زیزه خوار خوان علم و ادب شرق بوده نمیتوان گفت ادیبی مانند داته معری را با همه شهرتش نمی شناخته و از رساله غفران که بهترین اثر اوست بی خبر بوده ؛ داته براهنمائی و برژیل مانند ابن قارح به بهشت و دوزخ می رود و افکار دوزخیان و بهشتیان و علت شقاوت و سعادت این دودسته را برای مردم دنیا از مسافرت خود ره آوردمی آورد . بنا بر این عقیده کتاب (داته) تقلیدی از معری بیش نیست که چون صدای ابوالعلاء در رساله غفران با ایتالیا میرسد باز گشت این صوت کمدی خدائی (داته) خواهد بود .

اگر این حرف درست باشد باید گفت رساله غفران هم از اختراعات خیالی شخص معری نیست و او هم در زیر تأثیر (اردویراف نامه) قرار گرفته است . چون مؤبد زرتشی نویسنده کتاب مزبور در عالم خلسه و بیهوشی بدوزخ و بهشت می رود و در بازگشت مانند یک مسافر قطب شمال یا جنوب شرح مسافرت خود را میدهد ، معری هم که در بغداد با ایرانیان آمیزش داشته این فکر بدیع را پذیرفته و بجای اینکه همچون این مؤبد زرتشی و داته شخصاً بدوزخ و بهشت

رود ابن قارح بیچاره را نایب‌الزبارة گرفته است !
ولی بقیده نگارنده به معری با آنهمه وسعت خیال و قوه افکار که نظم
و نثر او گواهد است از (اردویراف نامه) خبر داشته و نه شاعر ابطالیائی از فکر
شاعر شامی آگاه بوده است .

در قضاوت‌های تاریخی نمیتوان یظن و تخمین اکتفا کرد و همینکه دو چیز
اندک شباهتی بایکدیگر داشت نیاید گفت این یکی از دیگری مأخوذ است .
مثلاً هنگامیکه کتاب هندبیرونی را میخوانیم صدها فکر و اندیشه یونانی
در آن می‌یابیم با آنکه یونانیان از نوشته های سانسکریت بکلی غافل بوده‌اند
و هنوز نیز از کتب یونانی هیچ اطلاعی نداشته‌اند .

همچنین کلدانیها محیط دائره را به سیصد و شصت درجه قسمت میکردند
و چینیا نیز از چندین هزار سال قبل از میلاد همین عمل را در محیط دائره مینمودند
با آنکه بطور قطع این دو قوم را هیچ رابطه ادبی و فرهنگی باهم نبوده است
بخصوص که کتاب دانه کاملاً کتابی است مذهبی و هدف وی اثر نگارش این
کمدی ترویج مذهب مسیحی و عقاید دینی بوده و دانه شخصاً مردی متعصب در
مذهب بشمار میرود ولی معری چندان میلانه خوبی بامذهب نداشته و بهیچ دینی
روی خوش نشان نداده و نوشته های او مخصوصاً دیوان لزومیات پر از سخره
و ریشخند اهل ادیان است همچنین فکر دوزخ و بهشت که همواره نوع بشر را
بخود مشغول داشته خواب دیدن آن و یا مسافرت باین دو نقطه گوا اینکه هنوز
در جغرافی شناخته نشده است از قبیل کشف قوانین نور و جاذبه نیست که فکر
بگری محسوب شود تا بگوئیم نیوتون این افکار را از «لایبنیتز» گرفته و یا
عالم آلمانی نتیجه مطالعات دانشمند انگلیسی را انتقال کرده ... انتهى کلام»
نگارنده نیز اضافه میکند که همچنان که آقای داناسرشت نوشته‌اند فکر
بهشت و دوزخ و همانطور نمایش صحنه هائی از گفت و شنود و جنگ جدال
فرشتگان از دیرباز نویسنده گان و شعرا را بخود مشغول داشته و حتی این فکر
در این اواخر هم از طرف نویسندگان بزرگی نظیر میلتن (Milton) (۱)
انگلیسی و اناطول فرانس با وجه مشابهی تعقیب گردیده بدون آنکه هیچیک
از این متفکرین نظر اقتباس یا انتقال از دیگری را داشته باشند .
دانه علاوه بر کمدی الهی آثار دیگری نیز از خود برجای گذاشته که

۱ - جان میلتن (John Milton) شاعر و نویسنده بزرگ انگلیسی که شرح
زندگانی او در شماره های سال ۱۳۳۳ رورنامه رستاخیز ایران مفصلاً بقلم نگارنده این
سفرنامه انتشار یافته است داستانی زیر عنوان بهشت گمشده (Paradis perdu) بنظم کشیده
که موضوع آن شباهت ناهمخوانی با داستان کتاب جاویدان عصیان فرشتگان (La révolte des anges)
آناطول فرانس نویسنده بسیار معروف و مقدر فرانسوی دارد .

خالی از حلاوت و جدایی نیستند و ما در این مقاله ضیق مجال را تنها بدگر عنوان آنها اکتفا کرده بسط مقال در این باره و بخصوص درباره کتب و رسالتی را که دانشمندان جهان در باره کمده الهی و عقاید فلسفی و اجتماعی دایته نوشته اند بقدمه ترجمه داستان کمده الهی که چنانچه توفیق همعانی کند عنقریب بانتشار آن خواهیم پرداخت موكول می کنیم .

اما رسالات و آثار دیگر دایته بدینقرارند .

۱ - رساله زیر عنوان زندگانی جدید (La mtanuova) که در فاصله سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ نگاشته شده .

۲ - رساله زیر عنوان اجتماع (Banquet) در فلسفه .

۳ - رساله زیر عنوان فصاحت عامیانه (Vulgari cloquentia) در دستور زبان ایتالیایی .

۴ - رساله زیر عنوان حکومت پادشاهی (Monarchia) و قطعات ادبی دیگر

ترجمه از فرانسه

روزه

تمام ملل جهان در اجراء مراسم روزه اتفاق دارند و همه ادیان باقسام مختلف بدان ترغیب میکنند ، مصریان و فینیقیان و آشوریان ساعاتی را برای روزه مقدس میدانستند . آیینان در عیدهای الثوسین (Eleusine) و تسموفوری (Thesmophories) روزه می گرفتند ، و تمام روز را بی آنکه غذایی بخورند بسر می بردند ، کاهنان معبد ژوپیتر (Jnpiter) و سرس (Cérés) قبل از اینکه استخاره کنند و مراجعین از طرف ارباب انواع پاسخ دهند روزه می گرفتند و مراجع کنندگان هم بایستی مقدمتاً روزه بگیرند و پس از آن منتظرند ای آسمانی باشند که بزبان کاهن (استخاره کننده) جاری میشد و پیرش آنها جواب میدادند و نوما پمپی لیوس (Numa Pompilius) روزه را میان رومی ها رواج داد و این شاهزاده هر ساله که برای نعمتهای روی زمین جریالی میکرد روزه می گرفت و بعدها بافتخار خدای سرس تمام مردم هر پنجالی یکبار روزه می گرفتند و برای خدای ژوپیتر هم روزهای منظمی برقرار بود . چینیان از زمان بسیار قدیم روزه می گرفتند و همه مشرقی ها بروزه معتقد بودند و تن خویش را هنگام پریشانی رنج و زحمت می انداختند و ریاضت میکشیدند . مسلمانان هم در رمضان روزه میگیرند و در اویش مسامین در این عمل بدیختی ها و بمشققهائی تن در نمیدهند . میدانیم که بعضی در هنگام مصیبت عمومی یا شخصی از تناول غذا مسامحه میکنند و همین سبب میشود که بت پرستان این گونه کف نفس را یک عمل دینی پندارند و برای فرونشاندن خشم خدایان سودمند بدانند . عیسی مسیح که آمد روزه را تقدیس کرد و تمام فرق مسیحی آرا پذیرفتند . در میان همه ملل تنها گبران و پارسیان زردشتی روزه را نیک ندانسته روا نمیدارند .

فلسفه در عصر بمب آتمی !!

دوست فاضل و دانشور ما آقای شریعت زاده مدیر مجله شیوای «جلوه»
نعمه تازه‌ای در دنیای پر آشوب و هیاهوی عصر (بمب اتمیک) خرد کردن
ذره (!) آغاز کرده‌اند :

احیاء فلسفه ! - آتمه فلسفه لاهوت ! - در عصر ظاهرینان . . .
مگر فلسفه منکر و مخالفی هم دارد ؟

بسیار ! هزار بار شدید تر از اختلافات سیاسی و اجتماعی معموله
و متداوله و این اختلافات تازه‌گی ندارد چه از اوائل قرن نوزدهم که بر اثر
احتیاج رفته رفته بشر به تکامل صناعی آشنا گردید هر چه در محسوس بیشتر رفت
از معقول دورتر افتاد و این پیش آمد بکلی عکس تکامل عقلی فلاسفه قدما است
که مبدء و منشاء این افکار از ایشان است .

قدری روشنتر بگویم : حکمای سلف بدو نوع دانش قائل بودند :
دانشی که تعلیم آن بتوده خلاف مصلحت بود و دانشی که ضروری از تعلیم آن
بعامه متصور نبود و لهذا در احوال بعضی از عظمای حکما که میخواندیم :
در تعلیم حکمت ضنت داشت نمیتوانستیم بفهمیم که لازم است پاره‌ای از شعب معرفت
بر غیر اهل مضمون باشد .

چه گفته‌اند علم علم در دست جاهل چون تیغ در کف زنگی است
و بقول شاعر : « چودزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا »

امروز میفهمیم آتمه افسانه‌ای که در اطراف کیمیا و سیمیا و لیلیا و مجموع
علم الحیل گفته میشد برای پی گم کردن و ضنت بر جهان و عوام بود - انسان
وقتی مقام مجریطلی و جابر را در فلسفه میدید و یکمرتبه بکتاب رتبه‌الحکیم
مسلیمه مجریطلی یا علم الحیل جابر رجوع میکرد چون اطمینان به تبدل عناصر
نداشت و روز بروز طرفداران فلسفه حسی و تجربی (آمپیریسم) و طبیعیان
(ناتورالیستها) و مادپون (ماتریالیستها) بر مبالغه در اغفال و سوق مردم بیدینی
(آته تیزم) و افکار معقولات میافزودند - رفته رفته اعتقادش درباره مباحث
معقول و لاهوتی آنها نیز سست میشد و البته در خاطرش خلجان میکرد چگونه
معتقد بقول کسانی باشم که معتقد بوده‌اند طلا ساختنی است ! ؟ در صورتیکه
هیچ کس هنوز علنی و آشکار چنان عملی وانکرده است .

اما امروز که هنوز چیزی از روز کشف و پیدایش بمب آتمی نگذشته مردم در روزنامه های عادی مخصوص کسبه و عوام در هر صبح و شام شبه ای از این داستان را میخوانند و میدانند برای فلج ساختن نیروی هر جسمی و بالاخره شکستن ذره آن چه عملی باید انجام داد و بهمان نسبت که اورانیوم را در استعمال بمب آتمی بکار بزدند ساختن طلا هم اشکالی نخواهد داشت نهایت آنکه دانستن فورمول و تهیه اسباب از شروط اساسی عمل است.

راستی و قتیکه با اصطلاحات پیچ در پیچ علم کیمیا از قبیل شمس و قمر و کوره و پوره بر میخوردیم چقدر بعقل مشتغلین این فن میخندیدیم و خنده هم داشت لکن حقیقت هم داشت. حقیقتی که از تعلیم آن بر عوام ضنت داشته و بخل میورزیدند و قیامین خود کلماتی و اشاراتی وضع کرده بودند که ناهل نفهم و اغراء بجهل شود چنانکه اگر يك دستور العمل طفرائی و جابر بدست اهل میافند چنانکه مکرر افتاده است ساختن طلا بلکه ابراز عملیات خارق العاده هم تعییبی نداشته چه برای مردم اهل دستور العمل خاصی بوده که گمراه نبوده اند

طرفداران فلسفه حس و تجربه (آمپریسم) بلکه از زمان پیدایش فلسفه اثباتی (پزیتویزم) او گوست کنت تا فلسفه تکامل (اولوسیونیسم) داروین و سنیز و (پراگماتیسم) امروزی (ویلیام جمز) دوچار ذهنول غیر قابل عفوی شده اند از اینکه تصور کرده اند قدمای حکماء بحس و تجربه اهمیتی نمیداده اند اینها چه حرف است مگر آنروز که بشر سرگردان روش صابین و اسیر فلکیات بود و گم شده خود را در افلاک جستجو میکرد و سرنوشت و تقدیر خود را از آن میخواست نیگفت برهان حسی و تجربی دارم باینکه هر وقت فلان ذوزنب در عشر سوم از ماه دوم تابستان ظهور کند چنین و چنان خواهد شد ؟

تا وقتی که زردشت با تقدیس آتش خواست ایرانیان را از سرگردانی در افلاک و پیروی صابین خلاص کند و بطور ناگهانی و فجائی چشم بشر را از آسمان بزمین دوخت تا قدری ویرا بمدنیت و رفع نیازمندیها نزدیک کند فلسفه اش جنبه حسی و تجربی نداشت که هنوز هم کهنه نشده و آنهمه انقلابی که در عالم و صنعت شده و میشود از آتش است و عقل و تدبیر زردشت حکیم از همین جا آشکار و هویدا است.

کدام مکتب حس و تجربه بالاتر از مکاشفه ابراهیمی و سیر در ملکوت آسمان است که نخست ستاره و سپس ماه و بالاخره خورشید را بتعرض آزمایش گذارده با برهان عقلی فلسفه محسوس را بلازیچه و عروسک بسازی طبیعت پنداشته فلسفه لاهوت را ایله آل بومرام خود معرفی کرد.

مگر اینها غیر از این کرده اند روزی که (لاووازیه) فرانسوی اکتیون و

هیدوژن را برایشان کشف کرد با اینکه حرف اول الفبای تکامل صنایع بود در ادعای حکمت از لقمان گذشته و اول فلسفه لاهوت پشت پا زدند و همینکه به نظریه (لاپلاس) و افکار (تکالون) و (نیوتون) و (کپلر) آشنا شدند دیگر شرم جلودارشان نشد - در یک انقلاب کور کورانته در یکجا الهام عقل را بر هرش پوشالی خون آلود نشانیده و در معراب معین قدیم پلیس اخلاق را کشته و بعمل منافی عفت پرداختند و این آزادی قاطر چموشی را که با ترکیب خلط (خزیت) بود حریت پنداشتند تا بقول بعضی از فلاسفه انگلیس جنون عامی که آفاق و انفس فرانسه بآن دچار شده بود زائل شده و نشستند تا بپراحوال گذشته خود در استان مهابدی که پس از انقلاب فرانسه ساخته شده ندبه و گریه کنند .

عجب از وقاحت جمعی دارم که خود را از اصحاب علم معرفی کرده و با فلسفه لاهوت دشمنی و مخالفت دارند، عجب تر آنکه هر چه صنایع و علوم و پروتکتامل میروند و احتیاج فلسفه زیادتیر و حقائق آن بیشتر تصدیق میشود این مذهبیان بخود نمیآیند؛ مثلاً ادیسون با شصت و اند اختراع خود که نتیجه آزمایش وی در نیروی گهربائی برق بود، در خانه عمر اعتراف میکند که با وجود این هنوز بکنه حقیقت این نیرو واقف نگردیده و شاگرد دبستانی ما که هنوز علم الاشیاء را خوب تفهمیده، بعلم ادیسون و انشتین تکیه کرده فلسفه را تخطئه میکند . ! !

اتفاقاً در این هفته در یکی از مجلات همین علمای تجربه و حسن مقله ای خواندم که عنوانش این بود: « آیا افلاطون وجود خارجی داشته است ؟ » و با آب و تابی بافکار پرداخته و نوشته بود افلاطون وجود موهومی است مانند هم که یونانیان برای پیشرفت افکار و معتقدان شان مظهری بدان نام ساخته اند و یکی دوروز قبل در جای دیگر خواندم که همین افلاطون در معاورات خود از قول سولون حکیم مینویسد :

« علاوه بر قارات پنج گانه امروزی عالم قاره دیگری در اقیانوس اطلس بوده بنام قاره (آتلانتید) که مردم دانشمندی در آن میزیسته و مآثر و آثار از ایشان بظهور رسیده است ، از جمله آسمان خراشهای سنگی که اکنون مانند دملی نارس بسینه اقیانوس چسبیده است و واقف بگرفتن نیرو از خورشید برای شکافتن دریا و شکستن کوهها بودند و بالاخره رفته رفته در میان آنها تفاهت و اختلاف افتاد تا درجه که بعضی از خود گذشته اصطلاح یا مولی غرقش کن بامارا در پیش گرفته و یا نیروئی که شاید همین نیروی آتمی باشیبه بآن باشد بالاخره در مقام نابودی قاره بآن عظیمی نوفتاده تا آنرا غرقه در آب و از دفتر محکمت نام آنرا محو کردند معدودی از هیان آنها که بر حسب صدفه و اتفاق نجات یافته بدو دسته دسته جمعی بمحلی رسیدند که پس از کشف کریستف کولومب امریکا نامیده شد و آثار عجیبی در آنجا خاصه در مکزیک یادگزار ایشان است .

و دسته دیگر بنقطه بار افکنند که بعدها با سامی مختلف از جمله اژیت و مصر نامیده شد و از این طبقه آثار غریبه و شگفتیهائی بیادگار ماند از جمله اهرام باهرمان مصر و موضوع آبیاری نیل و عجائب دیگر نامنتهی بر موز و اسرار فنی ارشمیدس و رموز و اسرار ریاضی فیساغورثی گردید که اسرار اخیر موجد سلسله‌های انقلابی از قبیل فراموش‌خانه و آشیان تاریک و دسته‌جات دیگر بوده تا بالاخره در عالم اسلامی تحت عنوان (اخوان الصفا) فرقه اختلال دیگری ساخته که ظاهر آن دستورشان متداولات فلسفه است که در پنجاه و یک رساله تدوین شده است و بهر بی است که در هند و مصر بطبع رسیده است لکن این طبقه از فلاسفه و حکماء را رساله دیگری است که بر حسب ترتیب دوازدهمین آنهاست و بنام (کتاب الحاممه) حاوی رموز و اسرار و مفتاح عقاید و افکار ایشان است که در مقدمه طبع مصر و مجلد اول مرحوم طه حسین دانشمند مصری مینویسد: « و اما الرسالة الجامعة فلم تصل النبالخ . . . » و خوشبختانه در ایران از قزوین شاید از حوالی الموت یک نسخه آن که خوانا و نفیس است بدست من افتاد که شاید منحصر بفرد باشد و در آن با اعدادی که حل آنها برای بنده در بعضی موارد دشوار بود مباحثی بر رمز نوشته شده است .

مقصود این است که هنوز زود است بیروان حس و تجربه با علمی که در کتاب دیگران است لاهوت را تخطئه کنند - هر چند شما هم خیلی زود پرده از روی این مقنع برداشتید .
با اینان باید گفت در همانروز که شما وعده مسافرت بکمره مریخ را بسهولت میدهید و ما را ترك خود نشانیده میبرید تا با تبلیغات رنگین خود موهومات را از لوح خاطر ما بردارید ما هم بشما وعده میدهیم تمام نیروهای کشف شده و مستور از انظار ماوشما بادیدن آثار قدرت لایزال الهی به تسبیح و تهلیل پرداخته و میگویند:

یار بی پرده از در و دیوار
در تجلی است یا اولی الابصار

ترجمه از فرانسه

(مرگ و حیات)

واقعاً اینکه میگویند زندگانی خواب و خیالی بیش نیست یاوه نگفته‌اند از کجا که بقول مترینگ فیلسوف شهر معاصر آنچه را که ما بدان نام تغییر و تبدل یا حرکت و سکون میدهیم همان اضقات و احلام رویای زندگانی نباشد ۱۹
و از کجا که بقول همان فیلسوف آنچه را که ما مرگ و سکون نام نهاده‌ایم مقدمه حیات و حرکت و سر برداشتن از این خواب بمران زندگانی نباشد ۱۹